

ناهید توسلی را سال‌ها است که می‌شناسم. از همان سال‌ها که جلسه‌های آینه‌ها را برگزار می‌کردم و او از حاضران همیشگی‌اش بود. **شور و شوق کودکانه** و بی‌قراری او را به راحتی می‌شد حس کرد. هنوز پس از سال‌ها، حتا شنیدن صدایش از پشت تلفن کافی است تا آن بی‌قراری را دوباره حس کنم. **مثل همیشه هم به من لطف دارد** و وقتی مطلب زیر را در آخرین ساعت‌های ارسال مجله به شبکه برآیم می‌فرستد، درباره شیوه‌نویس متفاوت خودش و مجله که حرف می‌زنیم، با **معصومیت کودکانه‌ئی [بی]** می‌گوید: «مال من همین طور بذار!» نمی‌توانم نه بگویم! اجابت این خواسته، کمینه هدیه آینه‌ها است **به اوی مهربان** و پرنرزی در سال‌گرد تولدش.

سردبیر*

*(الهام مهویزانی «یکتا») ن.ت.

نقل از آینه‌ها شماره ۴۰ بخش روز من

پنجم آبان ماه ۱۳۸۶

اتِّفَاقاً،

سرکار خانم، من حرفی با شما دارم!

الهام جان سلام

زنگ زده بودم تا تشکر کنم از گزارشی که در مورد ویژه‌نامه نقدی که قرار بود با یاری تو در نافه در بیاوریم در سایتات نوشته‌بودی. دخترت گفت مامانم نیست رفته بیرون! (البته من بلافاصله قضیه را گرفتم) که خودت هم متوجه شدی. گوشی را گرفتی و در پاسخ من که گفتم: «الهام جان سلام» بلافاصله گفتی: «سرکار خانم من حرفی با شما ندارم» [این عین عبارت توست من همان لحظه روی کاغذ نوشتم تا در هنگام انتقال آن به تو مبادا که کلمات را جابه‌جا بنویسم] و ارتباط تلفنی‌مان را بدون هیچ معطلی قطع کردی.

این گفته تو مرا یاد آن جملات انداخت که روز تولدم در سایتات به‌عنوان مقدمه بر مطلب من، نوشته بودی و من را شخصی با **شور و شوق کودکانه** یا، با **معصومیت کودکانه‌ئی [بی]** خوانده‌بودی. البته همان موقع تعجب کردم که **کودکانه** یعنی چه؟ و بلافاصله این‌گونه فهمیدم که خواسته‌ای بگویی و یقین دارم نظرت همین بوده‌است و چه خوب و درست هم فهمیده و گفته‌بودی، (که من درهوش و درک و ذکاوتات شکی ندارم) که من آدم ساده و بی‌پیرایه و بی‌شیله‌پيله‌ای هستم (و صد البته هستم) زیرا این **ویژگی انسانی فوق‌العاده**، یعنی ساده بودن و شفاف بودن و از همه مهم‌تر بی‌کینه و بی‌عقده بودن از ویژگی‌های کودک است و رفتار او که، از قضا از ویژگی‌های من هم هست و تو نیز به آن - آگاهانه، یا ناآگاهانه - اشاره کرده‌بودی. گرچه کاربرد این صفات می‌توانست از سوی بی‌خردان و مغرضان سوءتعبیرهایی شود و موجب آزرده‌گی من، لیک ناگهان عبارت **مثل همیشه هم به من لطف دارد** در یادم آمد. از همین روی هیچ عکس‌العملی نسبت به آن نشان ندادم، چون تو را همیشه شفاف و با حسن نیت می‌پنداشتم. می‌دانیم که، کودک، هنوز آلوده زندگی

مصلحت‌اندیشانه و مصلحت‌طلبانه و بعضاً منافقانه مثلاً، ما بزرگ‌سالان نشده است و دلی پاک و روحی بی‌کینه دارد، مانند دختر ناز خودت پرگل. همان‌گونه که خودت هم اذعان کردی، که پرگل نتوانست آن‌گونه رندانه به من به دروغ بفهماند که تو نیستی و از صدایش، که عوض شده بود و از برخورد همیشه خوبش، که تغییر پیدا کرده بود، هم تو و هم من هردو متوجه شدیم و به همین دلیل هم بود که تو مجبور شدی بیایی روی خط و بی‌پاسخ به سلام من (که اگر سلام مستحب است پاسخ آن واجب) جمله «**سرکار خانم من حرفی با شما ندارم**» را به زبان بیاوری و بلافاصله ارتباط را قطع کنی. آری، این گفته تو مرا یاد آن عبارات انداخت.

اتفاقاً، **سرکار خانم من حرفی با شما دارم**. شما هم باید این حرف‌ها را بخوانید، همان‌گونه که من، ناگزیر حرف‌های شما را در مورد خودم و مجله‌ام، در فضای نامحدود اینترنت - که همه به آن دسترسی دارند - خواندم. گرچه اما، من این حرف‌ها را تنها در فضای کوچک و گرم مهربانی‌یی که هنوز به آن، هم وفادارم و هم باورمند، می‌نویسم و برای خودت، نه برای سایت‌ات. البته اگر دوست داشتی می‌توانی عین مطلب را که به صورت پی‌دی‌اف برایت می‌فرستم [بدون انداختن یک واو و البته، بدون هیچ‌گونه ویرایشی، که می‌دانی مورد تایید من نیست و بدون هیچ تغییر در نحوه نوشتن و به قول معروف دست‌خط آن] در سایت‌ات بگذاری. اما، من به عکس برخی از مردمان که تا نقدی از آنان می‌شود و یا حتی مطلبی از آنان را منتقدین اشتباه می‌فهمند بلافاصله پاسخ‌نامه‌ای می‌نویسند و خیلی کلیشه‌ای می‌گویند در همان صفحه و با همان فونت چاپ شود، هرگز این درخواست را از تو نمی‌کنم. تنها می‌خواهم ببینم که آیا تو آنقدر سعه صدر داری تا به عنوان زنی روشنفکر و منتقدی بسیار بسیار وارد و جدی (نه این که چون بی‌چاره «دوشیزه آگنی» من را خوب فهمیدی و دردهایش را لمس کردی و این خیلی مرا شاد و راضی کرد) این مطلب را روی سایت‌ات و برای آنانی که گزارش بسیار خوب تو را با کلیشه تکراری «خانم توسلی عزیز» می‌بینند و می‌خوانند، بگذاری تا بخوانند و خود قضاوت کنند. بی‌شک مطمئن هستم که مانند برخی روزنامه‌ها رفتار نخواهی کرد که بلافاصله پاسخ دیگری بر نوشته من بنویسی و آن را در زیر مطلب من قرار دهی، و بی‌هیچ فرصت زمانی به خواننده مطلب من برای اندیشیدن، پیشاپیش ذهن او را با درک و تفسیر خود، شست‌وشو دهی.

الهام جان، من قرار است کتابی درباره «**نافه**» و زندگی هفت‌ساله‌ام با آن و اشاره به همه خوبی‌ها و بعضاً بدی‌هایی که داشته‌است بنویسم. این کتاب من، (انشالله اگر اجازه چاپ بگیرد) البته به‌بخشی از حوزه درسایه‌مانده متولیان هنروادبیات این کشور و تجربه‌هایی را که من در رابطه با آنان و «**نافه**» داشته‌ام به‌چالش خواهد کشید. در آن کتاب بخش کوچکی هم به جریان «نقد فیلم»‌های بسیارخوبی که تو در سال‌های اول برای «**نافه**» می‌فرستادی و دیگر ماجراهایی که در مورد چاپ آن‌ها یا عدم امکان چاپ آن‌ها رخ داده‌است خواهد پرداخت. در مورد اشاره به نام کامل نویسنده‌گانی که من نام آن‌ها را در کتاب خواهم آورد، از آن‌ها نظر خواهم خواست (و آن هم تنها از نظر شرافت اخلاقی خودم)، و اگر از میان‌شان کسانی بودند که دوست نداشتند نام کامل‌شان در کتاب باشد من، تنها به حروف اول نام و نام‌خانوادگی‌شان اکتفا خواهم کرد. آن‌چه بر من گذشته‌است در این هفت سال و آن‌چه از نویسندگان و شاعرانی که خود، برای «**نافه**» مطلب فرستاده‌اند و یا ما خودمان از آن‌ها مطلب

چاپ کرده‌ایم، دیده‌ام و شنیده‌ام در این کتاب خواهد آمد، بی‌هیچ جهت‌گیری و ارزش‌گذاری مثبت یا منفی. قضاوت، تنها به عهده خوانندگان است و بس.

من از دوست و معلم عزیزم، همیشه زنده‌یاد، **دکتر علی شریعتی**، [که یکی از دلایل نظریه‌ی بغض‌آلودِ ناشر معروف که: «نافه که مجله نیست» از بغض چاپ مطلب و عکس از او و اندیشه‌ی اوست]، آموخته‌ام که: (نقل به مفهوم) «آن کسی که، می‌داند که دارد چه می‌کند و هدف‌اش چیست، هیچ طوفانی او را از جای بر نخواهد کند».

بنابراین، الهام جان، وقتی نقل می‌کنی از قول فلان ناشر معروف! که گفته «نافه که مجله نیست» نه تنها مرا متأثر نمی‌کنی بلکه بسیار هم خوشحالم می‌کنی. زیرا اگر او غیر از این می‌گفت آبروی من و «نافه» رفته بود. چه باک که ناشری، که تنها هدف‌اش پرکردن جیب مبارک‌است «نافه» را مجله بخواند یا نخواند، ولی تاییدش از توی نویسنده و منتقد باعث شگفتی است. «نافه»، بر دامن کبریا نشیند گرد!

ایمان و عشق من به‌کارم در «نافه» را، نامه‌ها و نئ‌میل‌هایی تشویق، تقویت و ارضا می‌کند که، علاوه بر شهرهای بزرگ از شهرستان‌ها و روستاهایی چونان بستک، بندرخمیر، نیریز، تالش، بانه، بم، برازجان، روان‌سر، ساوجبلاغ، فنوج، اقلید، رضوان‌شهر، صومعه‌سرا، کنگاور، هرسین، هویزه، تایباد، مریوان، مهاباد و... به‌من می‌رسد. (من نام این محل‌ها را از لیست مشترکین درآورده‌ام)، همین الان که دارم این مطالب را روی مانیتور برایت می‌نویسم آقای عبدالحسین ع. از بیرجند زنگ زد که «نافه» را در کتابخانه ارشاد اسلامی نه‌بندان دیده و خواهان مشترک شدن آن است. برای اینان است که البته «نافه مجله است».

الهام جان، امیدوارم این مطلبی را که خطاب‌اش همه‌جا، کلیشه‌ی پارادوکسیکال «خانم توسلی عزیز» است و پس از تلفن به خانه‌ات فهمیدم مغضوبانه روی سایت‌ات گذاشته‌ای، از سر خویش محوری و کیش شخصیت و حُب و بغض شخصی نبوده باشد، که البته ظاهراً!!!!

آنان که این گزارش (معلوم نیست به چه دلیل، مگر بیکاری و...)! تو را می‌خوانند، پیش‌تر، از این همه بزرگواری و حسن تعریف! تو در حق هم‌تای کاری/فرهنگی‌ات، مشکلات ویراستاری، نمونه‌خوانی، صفحه‌بندی، چاپ و خلاصه همه مراحل فنی و غیر فنی «نافه» را از زبان با شهامت خود من به عنوان مدیر مسئول، در سایت‌ها و مصاحبه‌ها خوانده و شنیده‌اند. چه ضرورتی به اسکن صفحات نیمه‌کاره مجله در سایت آینه‌هاست؟ شاید فکر کرده‌ای «زشت‌رو نمایی کردن «نافه»، باعث نکورویی نمایی سایت آینه‌ها خواهد شد؟ این همه خویش‌خواهی از یک، باصطلاح روشنفکر گریه‌آور است!! که مانند بچه‌ها «چُغلی» به دیگران کند که چرا خواسته او به دلیل هزاران مشکل شخصی، سلامتی و... دوست و هم‌کاری چندین‌ساله که جای مادرش می‌باشد انجام نگرفته است؟

برای تو که همه عمر روشنفکری سیاسی و مومن بوده‌ای و نه هیچ‌گاه بدون پوشش کامل اسلامی در مکانی حضور یافته‌ای و نه هیچ‌گاه با مردی بیگانه (که اگر یادت باشد در خانه خود من آن شب که آمده بودی) دست داده‌ای و با این همه شهامت، استقلال شخصیت‌ات را که نشان‌دهنده حرمت و حفظ حریم شخصی و خصوصی توست ارج می‌نهی، که واقعا شایسته آفرین و ستایش است، چرا به طیفی از اهالی ادب و هنر - که از قضا هم تو

را می‌شناسند و هم من را - اجازه می‌دهی با خواندن گزارش «معلوم نیست بر اساس چه انگیزه نوشتنات» خیلی راحت به تو انگ «خاله زنگ» بودن بزنند، که زده‌اند و عین این واژه را برای من نوشته‌اند. گرچه، من به دلیل شخصیت و تربیت خودم با تمام وجودم از تو و شخصیت فرهنگی ات دفاع کرده و تنها به این‌که: اشکالی ندارد، شاید عصبانی بوده که این مطالب را نوشته است، اکتفا کرده‌ام.

من انقدر ایمان و شخصیت و اعتماد به نفس و ادب دارم که هیچ‌گاه و در هیچ شرایطی حاضر به بی‌حرمتی، به هیچ دشمنی، چه رسد به دوست و هم‌کاری چون تو، با سابقه‌ای ۱۵ ساله، نبوده، نیستم و نخواهم بود. زیرامی دانم آن قدر گذشت و ایثار و ظرفیت دارم که: «بر دامن کبریام ننشیند گرد»، ولی متاسفم برای آن‌که این‌گونه وارد چنین بازی بچگانه‌ای شده‌است که وقت بسیاری از من گرفت تا بفهمم انگیزه این کار بچگانه چه بوده است؟ آیا اگر هرکس تربیونی دستش بی‌افتد، باید این چنین از خویش بی‌خویش شود که برای آرام کردن توهم، فرضاً، به انجام نرساندن خواسته‌ای از کسی این‌سان همه عهدها و مهرها را بشکنند؟ با این چنین رفتارهای افسارگسیخته چگونه می‌توان در حوزه ادب و فرهنگ خدمت کرد و ارزش وجودی و شخصیتی برای خویش به دست آورد؟

الهام جان، به خاطر می‌آوری که در یکی از جلسات آینه‌ها (جلسه محمد محمدعلی) چگونه به دکتر براهنی که نظرش را درباره جمال میرصادقی، به گونه‌ای گفت که تو فکرمی‌کردی شاید روا نباشد این‌گونه بگویدی، با چه لحن بسیار جدی و تندی گفتمی که چرا ایشان را این‌گونه خطاب می‌کنند؟! پس حالا چرا خودت، که آن‌زمان به کسی که جای پدر تو بود این تذکر را دادی، به خانمی که جای مادر تو است این‌گونه زشت بی‌حرمتی و بی‌ادبی روا می‌داری؟ و یا به من نسبت و تهمت و دروغ بسیار زشت مقهور نام کسی بودن را می‌زنی؟ و این جمله و مفهوم عقده‌مند آن‌را که از ذهن‌ات برون می‌تراود و نشان از کینه تو به نام‌آوران دارد به من منتسب می‌کنی که: «دریافت این‌که ناهید توسلی عزیز مقهور نام‌ها است و به اصول کار حرفه‌ئی [یسی] بها نمی‌دهد، چندان مشکل نبود»، یعنی این‌که من مقهور نام بزرگان‌ام! (گاهی می‌اندیشم شاید دچار نوعی روان‌پریشی می‌شوی که این‌گونه ناگهان چهره عوض می‌کنی؟ و جالب است که با این‌همه گستاخی هر تهمت روا و ناروایی را، بی‌آن‌که بدانی به چه کسی، نسبت می‌دهی و بعد هم با گستاخی و خشونت بسیار در تلفن، (که اول می‌خواهی پاسخ ندهی که نمی‌شود و بعد هم تازه یک چیزی طلبکاری که... سرکار خانم...)

من، اگر مقهور نام‌ها بودم می‌بایستی بیش از همه به تو که در بی‌نامی و گم‌نامی بودی نیز بی‌حرمتی یا بی‌محبتی روا می‌داختم، در حالی که من در سخت‌ترین شرایط نسبت به تو احترام کامل و حرمت فراوان و محبت بی‌پایان داشته‌ام و گواه آن همین عبارت: **مثل همیشه هم به من لطف دارد** است که از دهان مبارک خود فرموده‌اید. (یا آن دروغ است و یا این نوشته در حال پریشیدگی و بغض‌آلودی نوشته شده). پس چگونه است که به خود اجازه چنین اساعه ادب **به اوی مهربان** و به کسی که **مثل همیشه هم به من لطف دارد** و در سخت‌ترین شرایط نسبت به تو احترام کامل و حرمت فراوان و محبت بی‌پایان داشته است این‌گونه جسورانه اساعه ادب می‌کنی؟

الهام جان آیا فکر می‌کنی با این روش می‌پندارند در کار ادبی، فرهنگی‌ات خیلی جدی هستی؟ و یا داشتن یک سایت و بازبودن دست برای نوشتن هر تهمتی به دیگران و نداشتن ظرفیت چنین امکاناتی تو را از خود

بی خود کرده است؟ چرا این همه وقت نازنین خودت و دیگران را به این حرف‌های به قول آن خانم «خاله‌زنکی» می‌گذرانی؟ در شماره پیش آینه‌ها نیز دیدم که مطلبی برای نمی‌دانم کدام بخت برگشته‌ای نوشته بودی که مثلاً بخش‌هایی از مطلب تو را دزدیده است. عزیز من بزرگ باش، اگر هم کسی خلافی کرده است و بی‌حرمتی بی به تو روا داشته است، در پنهان و در جایی که تو باشی و او و خدا، فقط همین سه نفر، برایش تذکر بده!

الهام جان اگر تو اینقدر بیکاری که می‌باشی به سایت‌های گوناگون سرک می‌کشی تا بلکه یک میچ‌گیری به سود خودت پیدا کنی و خود را منزّه از همه چیز پنداشته و دیگران را در مظان اتهامات غیراخلاقی و انسانی قرار دهی، باور کن به خدا من فرصت این کارها را ندارم. می‌دانی این تهمت‌ها و این میچ‌گیری‌ها و هی کارهای اشتباه این و آن را - که خودت هم میرا از آن نیستی - به رخ دیگران کشیدن، از دهان روشنفکر نویسنده و منتقد مسلمانی چون تو هم تو را بی‌مقدار و بی‌ارزش و هم مسلمانی‌ات را زیر سوال خواهد برد. بدان من اگر مقهور نام کسی می‌بودم، «نافه» ام آن‌گونه نمی‌بود که ناشر زراندوزی که کارش فقط پول است و بس، بگوید: «نافه که مجله نیست» و شما هم هربار این حرف را چه بائی میل و چه تلفنی و یا در این گزارش مغرضانه بیمارگونه‌ات به رخ من بکشی، حرفی که، من به شنیدنش از دهان چونا او بسی افتخار می‌کنم. عزیزم، دوست دیرین من، برای حفظ حرمت خودمان هم که شده باید حرمت دیگران را حفظ کنیم.

گفتن از زشت‌روی دگران نشود باعث نکورویی

الهام جان، جهت اطلاع خودت، و اگر در سایتات می‌گذاری، جهت اطلاع خوانندگان (به دلیل این که من مطلب تو در آینه‌ها را همراه با این نامه‌ای که برایت نوشته‌ام به سایت‌های ادبی دیگر خواهم داد) این را بگویم که بخش‌هایی از مطالب نوشته‌شده در مقاله‌ات، متأسفانه اگر نگوییم کذب محض، (چون تو را کذاب نمی‌دانم) ولی اشتباه بوده و دقیقاً مصداق «سوء تعبیر»، «عدم درک درست» و یا «درک مغرضانه» بوده است.

من، بنا ندارم و هرگز هم خودم را موظف نمی‌دانم که در این یادداشت نکته‌ای در باره نویسنده‌گانی که مطالب‌شان را برای «نافه» فرستاده‌ای و نیز مشکلات عدیده مالی و بسیاری رفتاری‌های دیگر که موجب انتشار شماره فروردین/اردیبهشت ۸۶ «نافه» در ماه شهریور شده است به کسی توضیح بدهم.

آن که «نافه» می‌خواهد، چه بسا، باید که منت بسیار برد.

الحمدلله این همه نشریه‌ها و سایت‌های خوب ادبی مانند سایت آینه‌های خودت هست که مردم می‌توانند از آن‌ها بهره‌گیری کنند. من دنبال کسی نرفته و هیچ کسی را دعوت نکرده‌ام تا بیاید «نافه» را بخرد و بخواند و یا به آن مقاله بدهد. بله باز هم می‌گویم: آن که «نافه» می‌خواهد، چه بسا، باید که منت بسیار برد.

بی‌شک شان من اجل از آن است که حتی یک روز وقت نازنین خودم را برای پاسخ‌گویی به کسی که خود را روشنفکر و مسلمان و منصف و منزّه و بی‌هیچ عیب و ایرادی می‌داند و چونا در «خودمرکزبینی» خود غرق است که همه را بی‌سواد و بی‌دانش و هر متنی را مضمول ویرایش خویش می‌داند و بس؛ تلف کنم.

بلی، سرکار خانم، من اما حرفی با شما دارم و آن این است که بدانید (که می‌دانم می‌دانید) که شان من باز هم اجل از آن است که منتظر به به چه چه خوانندگان و نویسندگان (و یا ناشران)ی باشم که سرشار از

عقد‌های به هم پیچیده شهرت و محبوبیت و خودم‌حوری خویش هستند. هفت سال است که از نزدیک با تقریباً اکثر قریب به اتفاق این شاعران و نویسندگان و منتقدین در حشر و نشرم! و، اسفا! که چه‌ها دیده‌ام از حقارت‌ها و عقد‌های سرکوب‌شده برخی از آن‌ها و تهمت‌ها و نسبت‌های ناروای غیراخلاقی و غیرانسانی دادن به یکدیگر. به قول غزاله‌علی‌زاده، همه پشت هم بد و بیراه می‌گویند و در حضور هم داعیه دوستی و رفاقت دارند! یاد عزیزم غزاله به خیر که یک بار گفت: «ناهِید، باید می‌بودی و می‌دید، لنگه کفشی را که از این سوی میز به آن سوی میز از سوی نویسنده‌ای به نویسنده دیگر پرتاب شد». من به غزاله نام نویسنده‌ها را گفتم، غش غش خندید.

«**نافه**» خوانندگان ذی‌حق، خردمند و باغیرت خودش را دارد که سخت به آن علاقمندان و آنچه برایشان مهم است، تنها اصل مطلب و مقاله و لب و جان آن است و نه شکل و شمایل و عکس و دکوربندی و صفحه‌بندی مجله‌ای با بضاعت «**نافه**»، که از این بضاعت است که، از دار و ندارم، که چیزی هم نیست، برای فرهنگ و هنر و ادب این سرزمین هزینه می‌کنم. آیا هیچ کدام از این استادان حروف‌چینی، صفحه‌بندی، ویراستاری، نمونه‌خوانی یک‌بار به خود زحمت داده‌اند تا ببینند متن نهایی مجله را رایگان ویراستاری یا نمونه‌خوانی کنند، اگر واقعاً دلشان برای ادب و هنر ایران می‌سوزد؟

ما فقط بلدیم عیب دیگران را ببینیم و در دیدن عیب خویش «کور» هستیم. هیچ‌کس خودش را نقد نمی‌کند، همه با جسارت و تهمت دیگران را نقد می‌کنند. کارکنان «**نافه**» و مدیر مسئول آن، تنها مجله و تنها کسانی بوده‌اند که صادقانه به اشکالات شکلی و محتوایی آن اعتراف کرده‌اند، آن هم با سربلندی.

صداقت من و زحمتی که از جان و دل برای «**نافه**»، با همین امکانات، می‌کشم نزد آنان که هوشیارند و بی‌غرض و مرض محفوظ و ملحوظ است. کما این‌که به نشریه‌ای هم که از همین صداقت من سوءاستفاده کرده و با توجه به اشاره من به برگشت بسته‌های بازنشده «**نافه**» از بعضی شهرستان‌ها، (که خدا علت آن را می‌داند) تحت عنوان «**نافه**» بی‌خواننده مطلبی نوشته بود پاسخ نگفتم.

الهام جان، خوش‌حالم که با نوشتن این گزارش تا اندازه‌ای تخلیه روانی شدی. از این بابت خوشحالم، اما فراموش نکن تنها و اولین نشریه‌ای که سایت آینه‌ها را که هیچ‌کس آن را نمی‌شناخت (و البته الان هم زیاد شناخته شده نیست) در «**نافه**» (به پیشنهاد و خواسته خودم و به‌گونه آگهی رایگان)، معرفی کرد و تلفن‌های بی‌شماری را که تو می‌خواستی در اختیار گذاشت من بودم. بنابراین لازم است از گزارش درج‌شده در سایت‌ات که کمال محبت و سپاس‌ات را نسبت به «**نافه**» و آن‌که **مثل همیشه هم به من لطف دارد** نشان می‌دهد سپاسگزاری کنم!!!

الهام جان، دنیا به ما، (حداقل به من) آن قدر وقت زیادی نداده است تا به جای «عشق ورزیدن»، که چرخه هستی را می‌چرخاند به دیگران «نفرت» بورزیم و با کسی که سال‌ها حرف داشته‌ایم ناگهان به مانند بچه‌ها بگوییم: **سرکار خانم من حرفی با شما ندارم**. مانده بودم چگونه رویت شد و چگونه توانستی پس از این همه اوقات خوش‌حضور، تلفنی و اینترنتی که با هم داشته‌ایم، تنها و تنها به خاطر شخص خودت و دفاع از عدم انتشار مقالاتی که دوستان نویسنده و شاعر به تو داده بودند (و اتفاقاً همه قصورها از من بوده‌است و نه از تو)

در دفاع از کیش شخصیت خودمحورت، این چنین جسورانه و (بیخس مرا)، بیمارگونه و روان پریشانه از سیر تا پیاز آن چه مابین دو هم‌کار فرهنگی گذشته و باتوجه به اشاره من به وضعیت نابسامان سلامتی همسرم و خودم، که کبدم بزرگ شده و دکتر گفته تنها و تنها در اثر اضطراب و استرس است، این‌گونه بی‌پروا حمله کنی؟ در حیرت‌ام که شاید در زندگی‌ات، این چنین مورد پرخاش و حمله قرار گرفته‌ای که «گذشت» و درک شرایط هم‌نوعان‌ات را به تو نیاموخته‌است. چگونه می‌توان ادعای زن/مادر بودن داشت و این چنین در زیر مجموعه خویش محوره‌اند مردسالاری رفتار کرد؟ یک مادر، یک زن/مادر کسی است که به قول قدیمی‌ها «ماله کش» است و عیب دیگران را پنهان کردن، هنر اوست، نه چون آن دلاکی که عطار می‌گوید شوخ شیخ را تا بازوی او آوردن:

قائم‌ش افتاده‌مردی خام بود	بو سعید مهنه در حمام بود
جمع کرد آن جمله پیش روی او	شوخ شیخ آورد تا بازوی او
تا جوانمردی چه باشد در جهان	شیخ را گفتا بگو ای پاک‌جان
پیش چشم خلق ناآوردن است	شیخ گفتا شوخ پنهان کردن است
قائم افتاد آن زمان در پای او	این جوابی بود بر بالای او
شیخ خوش شد قائم استغفار کرد	چون به نادانی خویش اقرار کرد

اتفاقاً: سرکار خانم من حرفی با شما دارم.

بخوانید. بد نیست، انسان باید هر روز یک چیز تازه بی‌آموزد. امروز گزارش شما را که خواندم بسیار چیزها آموختم و این یکی از مواهبی است که خداوند عزیز همیشه در حق من روا می‌دارد. شما هم اگر خدا این موهبت را در حق‌تان روا داشته باشد، احتمالاً چیزهایی خواهید آموخت، من امروز آموختم که بدون شک، هستند آدمی‌زادگانی که محبت دروغین می‌کنند و دو چهره‌اند: منافق. منافق آن کسی است که در حضور تو از تو نیک می‌گوید و در غیاب تو برای پرکردن خلا خالی خویش، تو را در مظان تهمت‌های ناروا قرار می‌دهد و آن‌چنان بلایی بر سرت می‌آورد که روزها و ساعت‌ها بنشین و بیندیشی: آیا این همان الهام مهویزانی سال‌های نخست دهه ۷۰ است؟ و یا نه این الهام یکتا موجود و پدیده جدیدی است که هیچ شابهتی‌ش با الهام مهویزانی نیست! و آن‌گاه آه سردی بر آری و بنالی که:

آن که به دیگران به جای «عشق ورزیدن» بی‌لطفی می‌کند و بی‌محبتی، و به‌خاطر کیش شخصیت خویش و یا هزاران دلیل دیگر، بی‌حرمتی و «نفرت روا می‌دارد»، پیش‌تر می‌بایست این حس‌های سیاه و شیطنانی را در درون خود بیدار و زنده و آزمایش کرده‌باشد تا بتواند آن را به دیگری منتقل کند.

مباد که نفس اماره بتواند چنین حس‌هایی را در تو و من برانگیزد.
پرگل نازنین را بیوس. قربانت

با محبت و احترام
ناهید توسلی

بعدالتحریر:

در صورت رویت پاسخی از سوی سایت آینه‌ها نسبت به این‌نامه، حق خود می‌دانم که باید پاسخی دوباره بنویسم، لیکن به دلیل آلوده نشدن به نجاست این رفتارهای به قول آن دوست‌مان «خاله زکی» و تلف نکردن وقت نازنین خودم، هیچ پاسخ دوباره‌ای نخواهم داد. بنابراین بهتر است آینه‌ها نیز به همین اکتفا کند تا بیش از این حرمت خود را آلوده نسازد. با سپاس

۵ آبان ماه ۱۳۸۶

ناهید توسلی